

انسانی) بهتر آنست که زود قضاوت معجل را روا نداریم و بمرور ایام و نتیجه نهایی آن اعتقاد دارم. تا اینجا صحبت از حال شما بود و اکنون اندکی هم از حال خودم برایتان می‌نویسم. تقریباً تمام دوستان خوبم از دنیا رفته‌اند، به استثنای دو سه نفری که در همین دوره‌های اخیر به سعادت دوستی با آنها کامیاب شده‌ام و دعا می‌کنم که خداوند آنها را حفظ فرماید. من از تنهایی زیاد رنج نمی‌برم و هر چند زنده بودن را دوست می‌دارم و چنانکه در مقدمه کتابم که "سرو ته کرباس" عنوان دارد گفته‌ام خودکشی را فقط در دو سه موقع مجاز می‌شمارم به قرار زیر:

۱ = اگر کسی مبتلای مرض بسیار دردناکی باشد که علاج ناپذیر است، بهتر است بزندگی خود پایان بدهد و خود و کسان خود را آسوده بسازد.

۲ = اگر کسی در دست دشمن اسیر افتاده و می‌خواهد او را به خیانت بسیار زشتی مجبور سازند.

۳ = اگر کسی اطمینان حاصل نماید که اگر خود را بکشد خدمت بزرگی به دنیا و یا وطن و مردم کرده است.

ابتدا یک مورد چهارمین هم آورده بودم از اینقرار:

۴ = اگر کسی یقین حاصل نماید که وجودش برای دنیا و اهل دنیا از نزدیک و دور هیچ فایده و نفعی ندارد.

ولی فوراً ملتفت شدم که در این حال بسیاری از مردم دنیا خود را مشمول این طبقه و این حکم ناروا خواهند دید و این مورد چهارم را حذف کردم.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ابوالفضل قاسمی

اللهیار صالح

جلد اول: زندگی‌نامه - به کوشش خسرو سعیدی. تهران. ۱۳۶۷

یادم نمی‌رود روزی را که یک عنصر جاه‌طلب و نفوذی پوست خریزه‌ای در ۹ تیر ۱۳۲۵ زیرپای صالح و یارانش انداخت و ائتلاف حزب ایران با احزاب وابسته روی داد، اما در کنگره‌ای که من هم شرکت داشتم صالح با صراحت و صداقت ویژه خودش به عنوان یک رهبر، همه کجیها و اشتباهات سیاسی را به گردن گرفت و با صدای پرطنین و گیرای خود به لغزش خویش اذعان کرد و خود را آماده بازتاب نمایندگان وطنخواه و

پرا احساس شاخه و شعبه‌های حزب ایران در کشور دانست. در این موقع یکی از نویسندگان پرآوازه در روزنامه نوشت: «اللهم صلح به اشتباه خود اعتراف می‌کند ولی قوام خیانت‌های خود را مصاب می‌داند. من در مقابل شهامت جناب آقای صالح سر تعظیم فرود می‌آورم». (روزنامه جبهه‌ش ۷۵۳)

تقریباً ده سال پیش بود من به مناسبت تکلیفی که داشتم مطلبی در روزنامه نوشتم، آن هم درباره صالح. بجهت این کار سخت منفعل و شرمگین بودم که خدمت صالح بروم. او مرا احضار کرد و در آغوش کشید و بوسید و گفت: شما راست گفتید، درست نوشتید، حق بطرف شماست. از صداقت من دوست‌نمایان سوء استفاده کردند... این دو نمونه است از اخلاق سیاسی او. خسرو سعیدی نیز بمانند ما تشنگان، این توفیق را یافت که از مردی که کمتر حرف می‌زد و تظاهر و خودنمایی نداشت به حرف بیاورد، و خاطراتی از زندگی او را بنویسد تا به دست علاقه‌مندان برسد.

در جای جای این کتاب سخن از فضایل کسی نوشته شده که گزارشگر سیاسی «استوارت راک ول وی» او را «یک دیوژن» نام برده (اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۱ صفحه ۵۴)

خواندن این کتاب یعنی خاطرات صالح در مبارزه با پرونده‌سازی نظمیه، دست و پنجه نرم کردن با دوستان نزدیک برای عدالت و رهایی دهها بیگناهی که زندگیشان در معرض خطر بود، پایمردی در برابر سیاستمداری مانند قوام‌السلطنه... مهمتر از همه فتوت و جوانمردی او و حایل شدن میان شاه و وزیر، به جوانان سیاستجو درسها و اندرزها می‌آموزد.

شیوه صالح در مبارزات مسالمت‌جویانه و تحول‌گرایانه بدون گرد و غبار، هیاهو و جنجال ولی صریح و روشن، دور از فریب و دروغ بود. از تظاهر و نمایش و خودنمایی دوری می‌جست، حتی برخلاف نظر دوستان جوانش می‌گفت: ما بر حق هستیم همین کافی است، لازم نیست سر و صدا راه بیندازیم که ما چنینیم مردم باید ما را بشناسند. او در برابر زورگویی، خشک‌مغزی و خودفروشی، با کلمات آرام و صریح و قاطع می‌ایستاد، چنانکه در سال ۱۳۴۰ وقتی خواستند او و رفقاییش را بخرند جوابی به رئیس کشور داد که هرگز پیش‌بینی نمی‌شد.

صالح در سیاست پیرو مکتب "اخلاق‌پسندی" بود، همیشه می‌کوشید، از "اپورتونسیسم" و "ماکیاولیسم" دوری گزیند. پس وقتی که بو برد، ارزش و حیثیت انسانی او در مقابل "اوامر" به مخاطره افتاده است از معاونت وزارت دارایی استعفا کرد.

(صفحه ۱۰۷)

سعیدی در این کتاب کوشش ملیون ایران را علیه قرار داد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله شرح

می‌دهد و می‌نویسد چگونه صالح از وجود وزیر مختار آزادیخواه آمریکا در ایران بهره جست و اعلامیه لانسینگ وزیر خارجه آمریکا را علیه قرارداد پخش کردند.

وقتی ایزنهاور رئیس جمهور می‌شود، یکی از دولتمردان آزادیخواه آمریکا به صالح می‌گوید: لانسینگ و اعلامیه او را که عامل مهم شکست سیاست انگلستان در ایران بود، بخاطر داری؟ چون دالس وزیر خارجه ایزنهاور خواهرزاده لانسینگ است موقعی است که بتوان از دالس مانند لانسینگ برای مسئله نفت بهره جست...

صالح طبق سنت سیاسی به دیدن دالس می‌رود، و بسیار خوشحال و امیدوار می‌شود ازین که می‌بیند «دالس» عکس دابی آزادیخواه خود را روی میزش گذاشته است. صالح با یادآوری اعلامیه لانسینگ و جانبداری او از مبارزات ملیون ایران از «دالس» می‌خواهد راه دائیش را پیروی کند.

صالح می‌گفت با طرح این مسئله دیدم رنگ دالس تغییر کرد. حالت خوش آیندی بخود نگرفت، از جای خود بلند شد و دم در آمد و با بیان این جمله «بسیار متأسفم» با من خداحافظی کرد. بر من مسلم شد که تحمل حکومت مصدق را ندارند.

* * *

ضمناً توضیحاتی را برای اصلاح اشتباهات با عرض پوزش از نویسنده، ضروری می‌دانم:

۱ - تاریخ بنیاد حزب ایران اسفند ۱۳۲۳ نبوده (صفحه ۱۴۲)، در روزنامه شفق، نوشته شده است که حزب ایران در اسفند ماه ۱۳۲۲ تشکیل شده (روزنامه شفق تاریخ ۱۳۲۳/۵/۲۶)

۲ - پیش از تشکیل جبهه ملی دوم اللهیار صالح در ۶ مرداد ۱۳۳۹ یعنی در آستانه انتخابات دوره نوزدهم نامه سرگشاده‌ای منتشر کرد. (روزنامه اندیشه مردم شماره ۴۶۷-۲۶ تیر ۱۳۳۹). این نامه سرگشاده آغازگر دوره جدید مبارزات و مآلاً تشکیل جبهه ملی دوم شد.

صالح خود را کاندیدای نمایندگی از کاشان کرد، اما «شاه...دستور صادر کرد بصورت علنی انتخابات در کاشان بایستی خوب و بدون نقص باشد و بطور مخفی به هر قیمتی که شده بایستی جلوی برنده شدن صالح گرفته بشود (اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۱ صفحه ۱۳۹)

۳ - هشتمین کنگره حزب ایران در اردیبهشت ۱۳۴۰ تشکیل نشده است (صفحه ۱۶۹) طبق احکام صادره از سوی کمیته مرکزی و انجمن نظارت انتخابات تهران و نشریه حزب ایران، هشتمین کنگره در ۳۰ شهریور ۱۳۴۰ بر پا شد (نشریه قطعنامه هشتمین کنگره صفحه ۸)

در ۱۲ فروردین ۱۳۶۰ صالح درگذشت. خانواده‌اش اعلام کردند طبق وصیت صالح باید در آرامگاه عمومی بخاک سپرده شود. پس حاج محمد مانیان جایی برای بیست گور کنار خاکجای صالح (و گور ذخیره برای همسرش) خریداری کرد. دکتر علی شایگان هم در جوار صالح به خاک سپرده شد.

□ □ □

ایرج افشار

آشنایی با صادق هدایت

تألیف مصطفی فرزانه

قسمت اول: آنچه صادق هدایت به من گفت: (۴۲۰ ص) قسمت دوم: صادق هدایت چه می‌گفت

همراه با پرونده چند یاد بود (۳۰۱ ص). پاریس ۱۹۸۸

مصطفی فرزانه از هم‌دوره‌های آغاز زندگی فرهنگی گروهی است که امروز شهرت و چند سالگی را پشت سر گذارده‌اند. او از آنها بود که بیش از همه با صادق هدایت نشست و خاست داشت. همین دو جلد کتاب یادآور آن است. فرزانه به مناسبت آنکه همصحبت صادق هدایت شده بود و در آن روزها صادق هدایت برای جوانهای کتابخوان و مخصوصاً برای آنها که می‌خواستند بگویند روشن‌فکرند و حتی آنها که در راسته بازار "چپ" تازگی و طراوت یافته بودند، نمونه تام و تمام هنرشناسی و تازه یابی بود، طبعاً اساس صحبتش در دانشکده با هم‌درسها از هدایت بود و حالا پس از سی و هشت سال که از مرگ هدایت گذشته است خاطراتی را که از هدایت دارد و سخنهایی را که از او در یادش مانده است به ثبت رسانیده است. البته این گونه نقل قولها که سالهای دراز بر آن می‌گذرد نمی‌تواند درست همان کلمات و عباراتی باشد که صاحب گفته، گفته بوده است.

مقدار کمی از آنچه فرزانه درین کتاب آورده است جنبه عمومی دارد و بخش بیشتر کتاب گفته‌های صادق و روایت حالات مختلف اوست. ناقل سعی کرده است همان زبان و لحنی را که صادق در محفلهای خصوصی داشت حفظ کند، اگر چه مستهجن و از ادب به دور باشد. آیا بدین آشکاری و بی‌پردگی ضرورت دارد؟

فرزانه درین کتاب نام دو سه نفری را می‌برد و مدعی است که آنها از راه زد و بند به زندگی رسیدند. این گونه بی‌پروا سخن گفتن البته از کسی که با تمدن فرانسوی انس